



ضرب المثل با حرف ب

با پنبه سر بریدن:

با نرمش و زیرکی به کسی صدمه ردن، دشمنی و خصومت پنهان از طریق دوستی.

با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود:

با حرف زدن کاری درست نمی شود باید تنبلی را کنار گذاشت و اقدام کرد.

باباش چی بود که بچه اش باشه:

وقتی از بچه یا فرزند کسی شکایت شود می گویند.

با خودش هم قهر است:

به آدم اخمو و عبوس و ترش روی می گویند.

باد آورده را باد می برد:

مال یا چیزی که مفت و بدون زحمت بدست آمده باشد راحت هم از دست می رود.

با دست پس می زنه با پا پیش می کشه:

کسی که رفتار دوپهلو داشته باشد یعنی در ظاهر از چیزی یا کسی دوری و خودداری کرده و بی میلی نشان دهد اما در واقع به آن تمایل داشته باشد.

بادمش گردو می شکند:

نهایت خوشحالی (اشاره به موش در هنگام یافتن گردو).

بادم شیر بازی کردن (بازی بازی بادم شیر هم بازی؟!):

کار خطرناک انجام دادن.

بادمجان بم (بد) آفت ندارد:

کسی که هیچ عارضه و ناراحتی او را از پانیکلند و بر او اثر نکند. کنایه از افراد و یا اشیاء مقاوم و جان سخت.

بادمجان دور قاب چین:

متملق و چاپلوس.

بادوستان مروت، بادشمنان مدارا:

اگر می خواهیم آسوده و بی دغدغه زندگی کنیم طریقه معاشرت چنین است. رفتاری جوان مردانه بادوستان و تحمل دشمنان.

باران آمد ترک ها هم رفت:

هنگامی که گذشت زمان موجب از یاد رفتن بدی ها و سوابق زشت کسی شود.

بار کج به منزل نمی رسد:

باتقلّب و نیرنگ و خلاف نمی توان کاری از پیش برد و یا آن کار نتیجه خوبی ندارد.

باری به هر جهت:

کار سرهم بندی و از سربى علائقى.

بازار شام:

کنایه از جای بسیار شلوغ و آشفته.

بازبان بی زبانی:

با رفتار و عمل و با اشاره غیر مستقیم منظور خود را به کسی فهماندن.

باز ته خیار تلخ شد:

حرف کسی که اشتباه و خطایی از او سر زده و کاری یا چیزی بد و خراب از آب در آمده باشد و از او ایراد گرفته باشند. مشخص شدن ماهیت کسی که علیرغم سرشتش نمی خواسته کار درستی را انجام دهد و نتیجه اش معکوس باشد.

بازی اشکنک داره سر شکستنگ داره:

در بازی خواه ناخواه به انسان آسیب هم می رسد. انجام هر کاری با خطرات و مشکلاتی همراه است.

باغ تفرج است و بس، میوه نمی دهد به کس:

کنایه از دنیا و یا هر چیز و هر کس دیگری که ظاهری زیبا و فریبنده داشته باشد اما مفید و سودمند نباشد و ارزش امید بستن نداشته باشد.

بالا آنجاست که بزرگ نشسته باشد:

برای انسان بزرگ و متشخص بالا و پائین مجلس تفاوت نمی کند و در واقع هر جا که او نشسته باشد همانجا بالا و صدر مجلس است.

بالا تر از سیاهی رنگی نیست:

آخرین حد هر چیز بد و یا خطرناک که دیگر بدتر و خراب تر از آن وجود نداشته باشد و در آن مرحله قید همه چیز را بزنند و خود را برای بدترین حالت ممکن آماده کنند.

بالا تو دیدم، پائینت را هم دیدم:

اشاره به چاخان بازی و دروغ گویی کسی؛ روزی گدایی در خانه ای را زده، صاحب خانه که روی پشت بام بود گفت: اگر پائین بودم چیزی می دادم. دفعه دیگر وقتی گدا آمد و چیزی طلب نمود صاحب خانه گفت: اگر در بالا خانه بودم برایت می آوردم و گدا گفت...

بالا خانه اش را اجاره داده:

عقل و شعور و معرفت را از دست داده، دیوانه شده.

بالای چشمت ابروست:

به افراد پر توقع که زود از هر حرفی ناراحت می شوند حتی نمی توان گفت: بالای...

بالباس سفید می آید با کفن سفید می رود:

عقیده و سفارش بزرگ ترها در مورد ازدواج مبنی بر اینکه: دختر وقتی شوهر کرد و بالباس سفید عروسی به خانه شوهر رفت باید تا آخر نزد او مانده و با خوب و بدش بسازد و فکر جدایی را از سر بیرون کند تا اینکه با مرگ خانه را ترک نماید.

باید چراغ بردارد و عقبش بگردد:
در حسرت چیز یا کسی که قدرش را ندانسته اند و اکنون از دست رفته می گویند.

با یک دست نمی شود دو تاهندوانه برداشت:
در آن واحد نمی توان دو کار مختلف را با هم انجام داد چرا که در نهایت هیچکدام به سرانجام درستی نمی رسد.

با یک غوره سردیش می کنه با یک مویز گرمیش:
آدم ضعیف البُنیّه ای که با کوچک ترین چیزی وضعیت مراجی اش تغییر کند و همچنین آدم ضعیف النفسی که طبق گفته و نظراین و آن تغییر عقیده دهد.

با یک گل بهار نمی شه:
با دیدن جزء و یک نشانه مثبت نمی توان نتیجه گیری کاملاً امیدوارانه و کلی کرد.

بچه زایدم قاتق نوئم باشه قاتل جونم شد:
گله از بچه ناخلف و ناسازگار و دردسر آفرین.

بخت یکبار در خونه آدم را می زنه:
اشاره به اینکه باید از فرصت های بدست آمده حد کثر استفاده را برد.

بخشش از بزرگ تر است:
همیشه گذشت و بخشش از کسی است که بزرگتر (از لحاظ سنی) و یا بزرگوارتر است.

بخند تا دنیا به رویت بخندد:
بهترین برخورد با روزگار و سختی ها و مشکلات آن، که در نتیجه زندگی آسان تر سپری خواهد شد. راحت تر با مشکلات برخورد کردن.

بخور و بخواب کارمه، الله نگه دارمه:
از زیان تنبل و مفت خور و بیکاره.

بخیه صد تا یک قاز زدن:
رحمت بی فایده، کار کم در آمد، گله خیاط ها از کم سودی شغلشان.

بدتر از کوری بی شعوری:

شعور و معرفت برای انسان والاترین ارزش محسوب می شود و وجود آن حتی از نعمت بینایی نیز محسوس تر و مهم تر است؛ زیرا نقصان هر چیز جبران پذیر است جز نقصان عقل و شعور.

بدم! بمیر و بدم:

خطاب به آدم تنبل و فرصت طلب که بخواهد از زیر کار شانه خالی کند.

بدهکار را هیچی نگلی طلبکار می شه:

سکوت و کوتاهی در مطالبه بدهکار را پررو و بی خیال می کند.

برادر را جای برادر نمی گیرند:

کسی را به جای کس دیگر بازخواست یا مجازات نمی کنند.

برادریمان به جا، بزغاله یکی هفت صنار:

دوستی و نزدیکی به جای خود، حساب و کتاب هم به جای خود

برای خالی نماندن عریضه:

انجام کاری ظاهری و نه چندان مهم و با ارزش بنا بر مصلحت.

برای کسی بمیر که برات تب کنه:

برای کسی که ناراحت باش و خودت را به آب و آتش بزن که او هم متقابلاً تورا دوست داشته باشد.

برای لای جرز خوبه:

به هیچ دردی نمی خورد (برای هیچ کاری مفید نیست).

برای نهادن چه سنگ و چه زر:

وقتی قرار است انسان هر آنچه از مال و مکنّت را که دارد در این دنیا بگذارد و برود چه فرقی می کند سنگ و ریگ بی مقدار باشد یا زرو گوهر.

برای هفت پشتم بسه:

زیاد و بیش از اندازه بودن چیزی.

برای همه مادره برای من زن بابا:
کسی که برای دیگران کار آمد و دلسوز و مهربان باشد و برای دوستان و بستگان نامهربان و بی تفاوت یا حتی بد خواه باشد.

برای یک بی نماز در مسجد را نمی بندند:
به خاطر یک استثنا از قرار و قاعده مرسوم چشم نمی پوشند.

برای یک دستمال قیصریه را به آتش کشیدن:
برای سودی مختصر باعث زیان و خسارت کلی شدن.

بر خوردن:
قاطی و هم تراز شدن کسی با جمعی به طور تصادفی.

برزخ شدن:
دلتنگ و غمگین و کسل شدن.

برق از سر پریدن:
از شنیدن خبری یا قیمتی که انتظار آن نمی رود، متعیر و شوکه شدن.

برگ سبزی است تخفه درویش:
تعارف و تواضع در هنگام تقدیم پیشکشی.

برو کشکت را بساب:
به دنبال کار خودت برو و به کار دیگران و در کاری که به تو مربوط نیست دخالت نکن.

بره کلاه بیاره، سر را با کلاه می آورد:
کنایه از آتشی بودن و تندروی و شرارت شخص. رفتار افراطی و نامناسب در برخورد با موضوع یا شخصی.

برهنه و خوشحال:

بی خیال، کسی که حتی در شدت فقر شاد و دور از غم باشد.

بُخر:

کسی که جنسی را به زیر قیمت واقعی آن بخرد.

بزک نمیر بهار می یاد، گُمبزه خیار می یاد:

حرف و وعده های سر خرمن و از سر باز گنگ به کسی دادن.

بزَن بر طبل بی عاری که آن هم عالمی دارد:

در زندگی خود را به بی عاری، بی دردی و بی خیالی زدن.

بزَنم به تخته:

عقیده بر این است که هنگام تعریف از حُسن کسی یا چیزی برای چشم نخوردن به تخته یا وسیله چوبی ضربه می زنند.

بسا کسان که به روز تو آرزو مندند:

اشاره به کسانی که از شرایط و وضعیت موجود خود ناراضی بوده و ناشکری و ناسپاسی می کنند، در حالی که خیلی ها به همان موقعیت حسرت برده و آرزو می کنند که به جای او باشند.

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی:

سفر و رنج سفر به انسان چیزهای مختلفی می آموزد و او را با تجربه و پخته می کند و تکرار این سفرها و تحمل سختی ها و افزایش دانسته ها کم کم انسان را به پختگی لازم می رساند.

بعد از سیری لقمه پنچ سیری:

نظیر: آدم سیر شصت لقمه می خوره.

بعد از نود و بوقی:

پس از مدت زمان بسیار طولانی.

بعد از یک عمر گدایی شب جمعه یادش رفته:

پس از چندین بار تکرار کاری و داشتن تجربه کافی مرتکب اشتباه شدن.

بفهمی نفهمی:

حالت بینابین و غیر قطعی برای هر چیزی.

بکشید و خوشگلم کنید:

کسانی که برای زیباتر شدن حاضرند هر رنج و درد جسمانی را تحمل کنند.

بگذار خودم را جا کنم، آن وقت ببین چه ها کنم:

عقیده کسی که در ابتدای کار برای رسیدن به هدف و پیشبرد کارش خود را جلوه داده و سازگاری و حوصله داشته باشد و وقتی موقعیت خود را تثبیت کرد و بر اوضاع مسلط شد هر طور دلش خواست رفتار کند.

بگذار در کوزه آبش را بخور:

نوشته، سند و یا هر چیز دیگری که بی ارزش و بی خاصیت و به درد نخور باشد.

بگیر ببند، بده دست پهلوان:

کسی که وقتی همه کارها با کوشش و زحمت و هنر دیگری انجام شده آن را به نام خود تمام کند.

بلا نسبت:

عبارتی که در پوزش خواهی از به زبان آوردن مطلبی زشت یا رکیک می گویند.

بُل گرفتن:

بارندی و زرنگی از فرصت غیر منتظره ای به سود خود استفاده کردن.

بلند گو قورت دادن:

اشاره به صدای خیلی بلند و گوش خراش.

بند دل پاره شدن:

یکباره و به شدت ترسیدن و وحشت کردن.

بند را آب دادن:

لو دادن و از دست دادن چیزی. فاش شدن راز.

بو بردن:

مطلع و باخبر شدن از چیز یا کاری مخفی.

بوی حلواش می آمد:

کسی که پایان عمرش نزدیک بوده و آثار مرگ در او پدیدار شده باشد.

به اسب شاه گفتند یابو:

به کسی که از کوچک ترین حرف یا حرکتی ناراحت شده و قهر کند.

به اسم بچه، مادر می خوره قند و کلوچه:

استفاده از موقعیت و توفیق دیگری نظیر: به نام من به کام تو.

به پست کسی خوردن:

بر حسب تصادف به کسی برخورد کردن.

به تریج قباش خورده:

کسی که از حرفی یا کاری بدش آ«ده و به شخصیتش بر خورده باشد.

به تیپ هم زدن:

دو نفر که بر سر موضوعی اختلاف پیدا کرده و با جار و جنجال و مراغه از یکدیگر جدا شوند.

به تیر غیب گرفتار شدن:

به مرگ یا بلای ناگهانی دچار شدن.

به حساب (یا خدمت) کسی رسیدن:

کسی را تنبیه کردن و کیفر دادن.

به خاک سیاه نشانیدن:

کسی را بدبخت و تیره روز کردن، بیچاره کردن و به ذلت افکندن.

به خدا رسیدن:

برای انجام کار یا رفتن به جایی رنج و غذاب و مشقت فراوانی متحمل شدن.

به خون کسی تشنه بودن:

با کسی دشمنی شدید داشتن. و از او متنفر بودن.

به درمی گوید دیوار بشنود:

به طور غیر مستقیم و با گوشه و کنایه منظور خود را بازگو کردن، حرف دل یا متلک و یا ایراد و انتقاد خود را به کسی یا در مورد کسی گفتن اما منظور کس دیگری بودن.

به دست و پای کسی افتادن:

در نهایت عجز و خاکساری به کسی التماس کردن و توسل جستن.

به دعای گربه سیاه (گربه کوره) باران نمی آید:

دعا یا نفرین آدم بدخواه یا نفهم و بی ارزش مستجاب نمی گردد .

به دل چسبیدن:

لذت بخش و مقبول قرار گرفتن چیزی.

به دل کسی راه رفتن:

مطابق میل کسی رفتار کردن.

به رخ کشیدن:

خودنمایی کردن، به نمایش گذاشتن، منت گذاشتن.

به روباها گفتند شاهدت کیه؟ گفت دُم:

کسی که برای تبرئه خود، هم دست خود را شاهد بگیرد.

به روی باز کسی می روند نه به در باز:
برای میهمانان برخورد خوب و چهره گشاده میزبان مطرح است نه سفره پهن و پذیرایی او.

به ریش کسی خندیدن:
کسی را بی آنکه متوجه باشد مسخره کردن.

به سیم آخر زدن:
قید همه چیز را زدن، برای رسیدن به هدف خود را از قید هر تکلف و آبرو یا حرمت رها کردن. نهایت تلاش را انجام دادن.

به شتر مرغ گفتند پیر؛ گفت: شترم، گفتند باریبر؛ گفت: مرغم:
عذرو بهانه تبیل در برابر کار.

به صحرای کربلا زدن:
به طور ناگهانی موضوع سخن را به جای دیگر کشاندن.

به صلابه کشیدن:
رنج و عذاب دادن، سخت گیری بیش از حد.

به کس کس و نش نمی دم؛ به همه کس و نش نمی دم:
حرف پدر مادر برای بالا بردن ارزش دخترشان در مقابل خواستگاران.

به گلک بنده:
گدا صفت، کسی که برای بی ارزش ترین چیز و کم ترین منفعت نظر داشته باشد.

به گرد پاش نمی رسد:

به دو معنی

۱. اشاره به دونه گریزان و ترسان یا عجول

۲. کسی که از جتنی در سطحی بسیار بالا قرار دارد و دیگری به حد و مرتبه او نمی رسد.

به گردن گرفتن:

مسئولیت امری را متقبل شدن.

به گوش خریاسین خواندن:

حرف یا نصیحتی که شنونده چیزی از آن نفهمد، راهنمایی و پند بی حاصل و بیبوده به گوش نااهل.

به لعنت خدا نمی‌ارزد:

جنس نامرغوب که حتی ارزش لعنت فرستادن هم نداشته باشد.

به ما که رسید و رسید:

گله شخص بد شانس به این معنی: نوبت ما که شد وضع به هم ریخت و عوض شد.

به مالت نناز که به یک شب بنده، به حسنت نناز که به یک تب بنده:

اشاره به اینکه ثروت و زیبایی دو چیز مترلزل و ناپایدار هستند و نباید به آن‌ها مغرور و دلخوش بود.

به نام من به کام تو:

کسی که از اسم و یا موقعیت کس دیگری استفاده کند.

به هر سازی رقصیدن:

تکلیف و اطاعت، هر تکلیف و دستوری را پذیرفتن.

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است:

در همه جا مشکل و گرفتاری وجود دارد و وضع به همین منوال و اوضاع زندگی به همین ترتیب است و فرق چندانی نمی‌کند.

بی چاک دهن:

بد دهن، کسی که همیشه دهانش به فحش و بد و بی‌راه باز باشد.

بی چشم و رو:

نمک‌شناس و قدرشناس.

بیل زنی باغچه خودت را بیل بزن:

به کسی گویند که در کار خودش وامانده و با دخالت در کار دیگری در صدد اصلاح و راه انداختن کارش بر آید.

بی مایه فطیره:

بدون زحمت و خرج کار پیش نمی رود.